

فارسی چهارم خرد و دانش

دبستان دخترانه علوی

سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۴۰۱



بخوان و حفظ کن خرد و دانش

توانا بُود هر که دانا بُود
به دانش فزای و به یزدان گرای
بیاموز و بشو ز هر دانشی
سیاسی از آموختن، یک زمان
چه ناخوش بُود، دوستی با کسی
که بیگاری او ز بی‌دانشی است
تن مُرده، چون مُرد بی‌دانش است
ز دانش دل پیر، بُرنا بود
که او باد، جان تو را رهنمای
بیایی ز هر دانشی، رامشی
ز دانش میفکن، دل اندرگان
که بهره ندارد ز دانش، بسی
به بی‌دانشان بر، بیاید گریست
که نادان به هر جای، بی‌دانش است

شاهنامه، فردوسی

بسی رنج بردم در این سال سی
عجم زنده کردم بدین پارسی



توانا بود هر که دانا بود
ز دانش دل پیر برنا بود

هر کسی که دانا باشد؛ توانا می شود. دانش، وجود انسان پیر
را جوان و شاداب، می گرداند



قافیه ها: دانا-برنا

ردیف: بود



به دانش فزای و به یزدان گرای که او باد، جان تو را رهنمای

علم و معرفت خودت را بیش تر کن و به خداوند ایمان بیاور زیرا
که خداوند راهنمای جان و روح تو است.



قافیه ها: گرای-رهنمای



بیابی ز هر دانشی، رامشی

یاموز و بشنو ز هر دانشی

تمام علم ها را یاد بگیر، زیرا با یادگیری تمام علوم به آرامش و
آسایش می رسی.



قافیه ها: دانشی - رامشی



میاسای از آموختن، یک زمان ز دانش میفکن، دل اندر گمان

لحظه ای از یادگرفتن علم، آسوده نباش. به کمک علم و دانش،

درون خودت را از گمان و خیال پاک کن تا به یقین برسی.



قافیه ها: زمان - گمان



چه ناخوش بود، دوستی با کسی که بهره ندارد ز دانش، بسی

دوستی کردن با کسی که بهره ای از دانش ندارد؛ بسیار زشت
و ناپسند خواهد بود.



قافیه ها: کسی - بسی



که بیکاری او ز بی دانشی است به بی دانشان بر، بیاید گریست

زیرا که بیکاری او (انسانی که از دانش بهره زیادی ندارد) به سبب بدون

علم بودن او است و باید به حال افرادی که علم و دانش ندارند؛ گریه کرد.



قافیه ها: بی دانشی است - گریست



تن مرده ، چون مرد بی دانش است که نادان به هر جای، بی رامش است

تن و جسم انسان مرده مثل انسان بدون علم است زیرا انسان نادان همیشه و همه جا بدون آرامش و راحتی است.



قافیه ها: دانش - رامش
ردیف: است



واژگان جدید

بُودَ : باشد، هست

بُرْنَا : جوان

فَزَايَ : بیفزای، اضافه کن.

يَزِدَانُ : خداوند، پروردگار

رَامَشُ : آرامش، آسودگی، نشاط، شادابی

گَمَانُ : حدس، خیال، اندیشه